

فصلنامه نقد و ادبیات تطبیقی (پژوهش‌های زبان و ادبیات عربی)

دانشکده ادبیات و علوم انسانی - دانشگاه رازی کرمانشاه

سال دوم، شماره ۶، تابستان ۱۳۹۱ هـ ش / ۱۴۳۲ هـ ق / ۲۰۱۲ م، صص ۱۰۵-۱۱۹

بررسی تطبیقی اندیشه‌های جبران خلیل جبران و فردریک نیچه*

حسن مجیدی

استادیار گروه زبان و ادبیات عربی، دانشگاه حکیم سبزواری

طاهره رستمی

کارشناس ارشد زبان و ادبیات عربی، دانشگاه حکیم سبزواری

چکیده

جبران خلیل جبران از جمله شخصیت‌های ادبی جهان عرب است که از اندیشه‌های غرب، ایده‌های زیادی کسب کرده است. فردریک نیچه آلمانی یکی از آن گزینه‌هاست که جبران از وی تأثیر پذیرفته و بازتاب این تأثیرپذیری در آثارش نمود یافته است. عناصری همچون: آزادی خواهی، اعتقاد به بازگشت جاودانه، قدرت‌طلبی و آبر انسان و نگاه متفاوت و نقادانه به دین و مسیحیت از جمله نقاط مشترک و گاه متأثرانه جبران از نیچه است که این تأثیرپذیری، نشأت گرفته از کتاب چنین گفت زردشت نیچه می‌باشد.

بررسی تطبیقی اندیشه‌های این دو شخصیت در حوزه مکتب فرانسه با روشی تحلیلی، مورد تطبیق قرار گرفته و عناصر مشترک ادبی و فکری آنها در زمینه فلسفه و سایر مفاهیم نیز بررسی شده است.

واژگان کلیدی: ادبیات تطبیقی، جبران خلیل جبران، فردریک نیچه، فلسفه.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۱/۵/۲۵

*. تاریخ دریافت: ۱۳۹۱/۲/۱۵

رایانامه نویسنده مسؤل: Majidi.dr@gmail.com

۱. پیشگفتار

ادبیات مفاهیم گسترده‌ای را از سایر علوم به خود جذب می‌کند که انعکاس زیبایی به خود می‌گیرد. فلسفه از جمله دانش‌هایی است که به ادبیات نفوذ کرده و عناصر عمده‌ای از آن جلوه‌ای خاص به ادب بخشیده است.

در ادب عرب نیز مانند ادبیات سایر ملت‌ها شاعران و نویسندگان زیادی، تحت تأثیر فلسفه شرق و غرب بوده‌اند و آثار ادبی آنها سرشار از تفکرات فلسفی می‌باشد.

جبران شاعر و نویسنده عرب یکی از کسانی است که این تأثیرپذیری در آثارش بسیار آشکار است. او متأثر از فیلسوفان غرب مانند «موریس پاریس»، «نیچه»، «ویلیام بلیک» و «ریلکه» است. پژوهش‌های بسیاری مانند «نقد افکار جبران» در کتاب *العواصف توسط «کامران قدوسی»*، تبارشناسی اخلاق نیچه و بررسی آن از دیدگاه «مک ایتنار» و پژوهش‌های دیگری درباره این دو شخصیت انجام شده، اما تاکنون پژوهشی در حوزه تطبیق تفکرات متأثر جبران از نیچه صورت نگرفته است؛ لذا در این مقاله با استفاده از منابع عمده‌ای همچون: *المجموعة الكاملة للمؤلفات «جبران»*، چنین گفت زرتشت و *ارادة قدرت «فردریک نیچه»*، تاریخ فلسفه «فردریک کاپلستون» و... سعی می‌شود به این سؤال پاسخ داده شود که اشتراکات جبران خلیل جبران با نیچه در چه زمینه‌ای است؟ برای پاسخ به این سؤال به تطبیق و تحلیل نحوه تفکر و آثار این دو شخصیت پرداخته شده است.

جبران در سال ۱۸۸۳ در «بشرای» در شمال لبنان متولد شد. مادرش کامله رحمه زنی پرهیزگار بود؛ ولی پدرش مردی باده‌گسار و به دین و رجال دین چندان اعتنایی نداشت. مادرش به همراه فرزندان خود در سال ۱۸۹۵ به بوستون در ایالات متحده مهاجرت کرد و در آنجا جبران با بعضی از نقاشان به تمرین نقاشی پرداخت و سپس به بیروت بازگشت و وارد مدرسه الحکمة گردید (فاخوری، ۱۳۸۶: ۷۷۴). در مدرسه الحکمة، جبران، به سرعت ادراک و حرص معرفت به آن اندازه که با آن استقلال رأی یابد، شناخته شد (جبر، ۱۹۸۱: ۳۲). سپس در سال ۱۹۰۸ عازم پاریس شد تا هنر نقاشی خود را تکمیل کند. سه سال در پاریس ماند و در ضمن از رم، بروکسل و لندن دیدن کرد. در پاریس شاگرد «اگوست رودن بودو» به وسیله او با آثار ویلیام بلایک شاعر و هنرمند انگلیسی آشنا شد و تحت سیطره تأثیر او قرار گرفت (فاخوری، ۱۳۸۶: ۷۷۴). چون به «نیویورک» رفت به خواندن برخی کتب نیچه خصوصاً کتاب چنین گفت زرتشت (انصاری، ۱۳۸۴: ۲۲۵) پرداخت و مفتون فلسفه و آراء و خیالات او شد، همچنین «کیش قدرت» که او تبلیغ می‌کرد، خوشایند طبعش افتاد. وی در این برهه از زندگیش میان

دو گونه شخصیت سرگردان بود، یکی شخصیت خواستار قدرت و شورش گر بر دین و عقاید و دیگر شخصیتی که از پی آرزوها روان بود و تمتع از زندگی را دوست می‌داشت. پس جبران به قول خودش به خراب کردن همان قدر مایل بود که به بنا کردن، او در یک زمان هم دوست مردم بود هم دشمن آنها. شخصیت زیاده‌طلب او در کتاب *دمعة و ابتسامة و الأجنحة المتكسرة* آشکار می‌شود و شخصیت شورشگر او در *الأرواح المتمردة*. در سال ۱۹۳۱ بیماری سل زندگی انباشته از کفر و الحاد و تلاش از پی امیال جسمانی او را پایان داد (فاخوری، ۱۳۸۶: ۷۷۴-۷۷۴).

از آثار او به زبان عربی *دمعة و ابتسامة، الأرواح المتمردة، الأجنحة المتكسرة، عرايس المروج، العواصف* و از آثار او به زبان انگلیسی که به عربی ترجمه شده است، عبارتند از: *التبى، مجون، رمل وزيد، السابق و يسوع بن انسان* است. جبران نویسنده‌ای اجتماعیست، او در جامعه، عیوب و خرافات بسیاری می‌دید که بیشتر مردم نمی‌دیدند (همان: ۷۷۵).

«فردریش ویلهلم نیچه» در ۱۵ اکتبر ۱۸۴۴ در ورکن واقع در زاکس پروس آلمان زاده شد. پدرش کشیش لوتری بود وی در محیطی زنانه و دیندارانه در میان مادر، خواهر، مادر بزرگ و دو عمه بزرگ شد. در دبیرستان محلی درس خواند و شاگرد مدرسه شبانه‌روزی نامدار پفورتا بود. به دانشگاه بن رفت و سپس به لایپزیک تغییر مکان داد تا مطالعه زبان‌شناسی تاریخی (فیلولوژی) را نزد رتشیل دنبال کند (کاپلستون، ۱۳۶۷: ۳۸۱). او تا هجده سالگی تحت نفوذ مادر در محیطی سخت دینی و تعصب‌آمیز پرورش یافت. آنگاه وضع دگرگون شد و نیچه به بدبینی کامل گرایید، نسبت به مسیح، نفرت فوق‌العاده‌ای داشت و این اندیشه در ذهنش رسوخ یافته بود که او خود ضد مسیح است. در بیست سالگی به خاطر ضعف بنیه از خدمت سربازی معاف شد، از آن زمان، سرباز از موضوعات مورد توجه وی قرار گرفت و در این باره می‌گوید: «برای نخستین بار احساس کردم که اراده برترین به زندگی آن نیست که در ستیزه فلاکت‌بار برای ادامه هستی جلوه گر می‌شود، بلکه آن است که در اراده به قدرت، اراده به جنگ و اراده به قدرت برتر افزون‌تر تجلی می‌کند» (توماس، ۱۳۶۲: ۴۰۸).

در موسیقی «واگنر» رؤیاهایی که درباره خود داشت را منعکس می‌دید. از این رو در حلقه هواخواهان «واگنر» در آمد؛ اما هنگامی که «واگنر» در قطعه پارسیفال خود، چنانچه نیچه می‌گوید: «تسلیم زوال مسیحیت شد»، با خشم از وی جدا شد و اعلام داشت که این گونه «تقدس و شفقت با روحیه مرد برتر سازگار نیست». نیچه در جستجوی بیهوده خویش برای بازیافتن سلامتی به ایتالیا رفت

و از آنجا به آلپ و سرانجام به دنیای خیالی «آن سوی مرزهای نیکی و بدی» سفر کرد و فلسفه شیطانی خود را به رشته تحریر کشید... (همان: ۴۰۸-۴۰۹). در سال ۱۸۹۸ یک روز جنونش سخت بالا گرفت، ناچار او را به تیمارستان بردند؛ ولی پس از مدتی آزاد ساختند و برای پرستاری به مادرش سپردند. سرانجام در سال ۱۹۰۰ در حالی که جسماً و روحاً شکسته بود دنیا را وداع گفت؛ اما عقاید فلسفی او بر بسیاری از گروه‌های افراطی چپ و راست عصر ما تأثیر گذاشته و بسیاری از دیکتاتورهای معاصر، از طرفداران سرسخت نیچه هستند (توماس، ۱۳۶۲: ۴۱۱). حاصل مادی تلاش‌های او، سیلان بی‌سابقه خودمحورترین کتاب‌هایی بود که تا آن روز به تاریخ فلسفه آلمان معرفی شده بود: *زایش تراژدی*، *فراسوی نیکی و بد*، *تبارشناسی اخلاقی*، *چنین گفت زرتشت* و زندگی‌نامه خودنوشت فکری و خشم‌آلود خودش با عنوان *مظاهرانۀ آنک آن مرد*^۱ (عبارتی که در معرفی مسیح به توده‌ها توسط پیلات به کار گرفته شده) از آن جمله‌اند (پامر، ۱۳۸۸: ۳۳۲).

۲. پردازش تحلیلی موضوع

جبران و نیچه دو شخصیت آزادی‌طلب هستند که زندگی شخصی، محیط اجتماعی و خانوادگی تقریباً مشابهی را تجربه کرده‌اند. جبران و نیچه دوران کودکی و نوجوانی خود را در محیطی کاملاً زنانه و دیندارانه گذرانده‌اند، جبران تحت سرپرستی مادرش کامله رحمه، زنی متدین و پرهیزکار و نیچه در میان مادر، خواهر، مادر بزرگ و دو عمه‌اش در محیطی سخت دینی و تعصب‌آمیز پرورش یافتند. با وجود محیطی دینی و متدین هر دو شخصیت زیاده‌طلب و شورگر بر مسیحیت و قید و بندهای آن هستند که هر یک دلایل خود را دارند.

جبران با عشقی که به مادرش «کامله رحمه» دارد، عشق به زن را می‌ستاید. از عشق و زن، موجودی که ستوده پرستش و عشق‌ورزیست با زیبایی جانب‌داری می‌کند و قید و بندهای دینی و ارزش‌های اخلاقی را که مغایر با معاشقه می‌باشند و انسان را محدود می‌سازد، رد می‌کند و خواهان آزادی از هر قید و بند نیست.

در زندگی جبران، چند زن، نقش مهم ایفا کردند، از جمله: «ماری هاسکل»، «می زیاده» و «مشیلین». خلیل جبران و «می» سال‌ها به هم نامه می‌نوشتند؛ ولی هیچ‌گاه یکدیگر را نمی‌دیدند؛ این یک احساس و عشق ادبی و رؤیایی بود که هیچ‌گاه به ازدواج منجر نشد. وی به ماری هاسکل

پیشنهاد ازدواج داد و او هم به خاطر اختلاف سنی به او جواب رد داد (سیدی، ۱۳۸۴: ۶۳). نیچه برخلاف جبران از زن تنفر دارد و شکست عشقی و سرخوردگی از دستیابی به زن مورد علاقه‌اش علت این انزجار و تنفر است؛ اما وی همچون جبران، شخصیتی دارد که به شدت خواهان رهایی از قید و بند و ارزش‌های اخلاقی تعریف شده در اجتماع است، در عین حال نیچه مخالف دین و نظام اجتماعی است. بارزترین نقطه مقابل جبران و نیچه، دین می‌باشد؛ چراکه جبران کاملاً بی‌دین و ملحد نیست، بلکه ناقدی بر مسیحیت و احکام کلیساست؛ اما نیچه هرگونه دین و آیینی را رد می‌کند.

۲-۱. فکر و فلسفه جبرانی

جبران در میان نویسندگان معاصر دارای سبک خاصی بوده است و به آن سبک جبرانی یا انشاء جبرانی می‌گفتند. این اصطلاح در نیمه اول قرن بیستم فراوان به چشم می‌خورد که منسوب به جبران است. او خود رئیس مکتب تجددگرای مهجر و تأثیرگذار در جریان‌های فکری، انسانی و تأمل‌گرایانه و الهام گرفته از طبیعت آزاد از قید و بند سنت‌های دست و پاگیر بود به این سبک منسوب می‌باشد (سیدی، ۱۳۸۴: ۶۶).

اگر رابطه سبک با روحیات و خلقیات و اندیشه‌های یک شاعر یا نویسنده را با سبک او در نظر گیریم درباره جبران این رابطه را می‌توان به شرح ذیل نشان داد (همان: ۷۱).

۲-۱-۱. الحریة الصغری

جبران در دنیای ادب و فکر متأثر از «موريس باریس» از فرانسه، «نیچه» و «ویلیام بلایک» از آلمان است (جبر، ۱۹۸۱: ۸۰). او در پی تشکیل المنطلقات الذهنیة (خاستگاه‌های فکری) مجموعه محرک‌هایی به مرور زمان در ذهنش تبلور یافت که منجر به نوشتن کتب مختلف از وی شد، از جمله: *عرايس المروج، الأرواح المتمردة، الأجنحة المتكسرة* و بعضی مقالات: *دمعة وابتسامة، البدایع والطرایف و العواصف*. این گامی بود محدود به زمان و مکانی معین، زمانی که در مجتمع اللبانی و الشرقی بود.

خلیل جبران از مؤسّسات دینی که منحصر به احکام و شرایع است سرکشی می‌کند و اصول دینداری و ترس از خداوند و پیروی انسانی از انسان دیگر را به نام دین رد می‌کند و خواستار کناره‌گیری رجال دین از دولت و جامعه است (خالد، ۱۹۸۳: ۹۵-۹۷) همچنین مخالف تسلط مرد بر زن است، قانون ازدواج را نفی می‌کند، جدال خیر و شر در زندگی بشر را با تصوّرات فلسفی ظریفی مردود می‌سازد و اجتماع برتر و نمونه‌ای برای انسان تصوّر می‌کند که در آن تمام انحرافات اخلاقی و

مفاهیم موروثی را از جانب فطرت پاک، نیکو می‌پندارد و معتقد است این جامعه بهشتی زمینی برای انسان ساخته شده است (همان: ۹۹).

او بر مالکیت ارضی و ممالک می‌خروشید و فقیران را به شورش و انقلاب برای گرفتن حقوقشان فرامی‌خواند؛ زیرا در نظر وی با صبر و دعا نمی‌توانند به آن دست یابند (خالد، ۱۹۸۳: ۹۸-۹۹). با همه عشقی که به وطنش دارد، منکر وطن‌پرستی است و خواستار اشتراک؛ یعنی همه در دستاوردها شریک باشند (فاخوری، ۱۳۸۶: ۷۷۶) او رؤیای تحقق اشتراک فکری است (خالد، ۱۹۸۳: ۱۰۲).

۲-۱-۲. الحویة الكبرى

آزادی کبری، محدود به رهایی از قیدهای تاریخ و مفاهیم موروثی است؛ یعنی رهایی از قید و بندهای گناه، ذلت، از بندهای دگرگونی زمان. آنچه جبران می‌خواهد، یک ابر انسان کامل است که در رؤیای او و هر انسان دیگرست. بذر چنین انسانی در فطرت بشر کاشته شده که با وجود محدودیت‌ها نمی‌تواند به آن دست یابد؛ اما با تحقق آزادی صغری، آزادی کبری تحقق می‌یابد و رهایی از قید و بندها محقق می‌شود. جبران دچار خودپرستی است، بر عالمی که رؤیای بی‌همتایش را فرسوده می‌کند، پافشاری نمی‌کند او از تعالیم انجیل رنج می‌برد و بشر را به انسان کاملی که به کمال الهی رسیده بشارت می‌دهد که به تعالیم انجیل پای بند نیست (خالد، ۱۹۸۳: ۱۱۱-۱۱۴).

او معتقد به تناسخ بود و اعتقاد داشت که بعد از مرگ، روح انسان در جسمی دیگر حلول می‌کند که این نظر جبران ریشه در تفکر فلسفی او دارد و همچون نظر افلاطون و فیثاغورس است. تناسخ جبرانی اعتبار بت‌پرستی را باطل می‌کند و مرکز آن بر جوهر بشری برای رسیدن به کمال و جاودانگی است. در *النبی، حدیقة النبی و العواصف*، جبران مکرراً بر این مسأله تأکید کرده حتی در جایی آیه قرآن را شاهد می‌گیرد که می‌فرماید: «وَكُنْتُمْ اَمْوَاتًا فَاَحْيَاكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ ثُمَّ اِلَيْهِ تُرْجَعُونَ» تا اعتقادش را ثابت کند (همان: ۱۱۵-۱۱۶).

خلیل جبران درباره مسیح صفحاتی را با زیباترین عبارات پر کرده؛ اما مسیح او با مسیح انجیل فرق فراوان دارد.

اساس مسائل اجتماعیش خویشتن‌خواهی و شهوت است. از این رو تمام آراء او با گمراهی‌های بسیاری آمیخته است. وی پروردگار نفس خویشتن است: «من پروردگار خویشتم»، او از شیفتگان زن است. درباره نظام اجتماعی می‌گفت: نه شریعت نه دولت، نه در امور دینی و نه در امور مدنی و نه در

خانواده انسانی. او تنها می‌تواند ویران سازد؛ زیرا خراب کردن آسان‌تر از آباد ساختن است (فاخوری، ۱۳۸۶: ۷۷۵-۷۷۶).

۲-۲. تحلیل فلسفه نیچه

فلسفه نیچه همچون تماشای حریق یک جنگل که هم باشکوه و هم ویران‌کننده است، خواننده را هم مسحور می‌سازد و هم می‌ترساند. سیر جنون‌آمیز او در فلسفه تا حدی ناشی از شکست او در عشق بود. روح بسیار حسّاسش هنگامی متزلزل شد و درهم شکست که زنی که می‌خواست با او ازدواج کند به وی جواب رد داد. رنجش نیچه از آن زن، مبدل به نفرت از تمام زنان شد و مخالفتش با حقوق زنان به کینه‌ای زهرناک علیه حقوق تمام افراد بشر درآمد (توماس، ۱۳۶۲: ۴۰۷-۴۰۸). وی مردی فوق‌العاده حسّاس بود و آنچه را نداشت، می‌ستایید. قدرت وحشیانه را به صورت دینی درآورد. تمام عمرش از درد سر و چشم رنج می‌برد، به همین خاطر دنیا را در روشنی تحریف‌کننده جسم و روحی ناتوان می‌دید. شاعر بزرگی بود که کارش به دیوانگی کشیده بود و با خدا سر جنگ داشت که چرا انسان را ضعیف آفریده است. اعلام داشت: «میلیون‌ها نفر از مردم پوشالی و ناتوان را نابود کنید تا یک مرد برتر به وجود آید» (همان: ۴۰۸). مرد برتری بی‌ترحم و زورمندی که نیچه خود می‌خواست آن چنان باشد (همان).

او علاوه بر «ماکیاولی»، «شوپنهاور» را نیز مقتدای فلسفی خود می‌دانست و می‌گوید: «در نوشته‌های این مرد، طبیعت خویش را که با عظمتی ترس‌آور ترسیم شده بود، دیدم». اما برخلاف زرتشت، کتاب چنین گفت زرتشت نیچه، یکی از شگفت‌انگیزترین و تخیلی‌ترین رؤیاهایی است که تاکنون بر اوراق کتاب ثبت شده است. او غرق در تصوّرات واهی عظمت خویش، اعلام داشت که «این کتاب یگانه است، خوب است از کتاب دیگری سخن به میان نیاوریم، تاکنون هرگز اثری با این همه قدرت نوشته نشده است». بدون تردید کتاب مذکور محاسبات سرد و بی‌روح «ماکیاولی» و مشاهدات بدبینانه «شوپنهاور» را - سرشار از قدرت عواطف و احساسات، نه سرشار از قدرت فکر - به صورت عقیده‌ای شورانگیز بیرون می‌آورد و مغزهای خام را چون مغز هیتلر و موسولینی، به بهانه ویرانی جهان در نهایت خودبزرگ‌بینی فرومی‌برد (همان: ۴۰۹).

نیچه فریاد می‌زند: «خطرناک باش، چنان زندگی کن که گویی در حال جنگ هستی». آنکه می‌خواهد آفریننده باشد، باید نخست ویران‌کننده باشد، باید همه ارزش‌های کهن را در هم بشکند. از

نظر او خدایان کهن مرده‌اند و دیگر خدایی در جهان نیست، فقط مرد برتر، ویران‌کننده است نه سازنده. برای او فقط یک اصل اخلاقی رضایت‌بخش وجود دارد و آن عبارت است از: اصل اخلاقی طبقات که مخالف اصل اخلاقی توده‌هاست.

به احتمال قوی نیچه که غرق در التهاب و شیرینی تخیلات خود بود، خبر نداشت که چه بدبختی بزرگی به بار می‌آورد. او که در اصل شاعر بود نه فیلسوف، بیشتر در پی آن بود که احساس مردم را برانگیزد. هدف کلی این تخیلات، برانداختن نظام اخلاقی کهن و استوار ساختن اصول اخلاقی جدید بود که نتیجه آن فقط قدرت مرد برتر، حق و درست است لا غیر. تنها دلیل و توجیه او این است که: اراده من این است. وی همه ارزش‌ها را دگرگون می‌سازد، به حکومت دموکراسی با دیده‌ای بس حقارت‌بار می‌نگریست و آن را جنون بی‌بند و بار یهودیان و مسیحیان، در یکسان شمردن همه افراد می‌دانست و می‌گفت «تا دیر نشده باید اندیشه دموکراسی را نابود ساخت» (همان: ۴۰۹-۴۱۰).

نیچه بر آن است که تصور یک دستگاه اخلاقی یکسان و جهان‌گیر و مطلق را باید دور افکند؛ زیرا چنین اخلاقی برآمده از بیزاریت و نمایندۀ زندگانی پست. پس باید تصور رده‌بندی گونه‌های مختلف اخلاق را گذاشت. وی مسیحیت را از بابت خوار شمردن تن، سرشت فطری، غریزه، شور و ضدیت با به کارگیری آزادانه بی‌قید ذهن و ارزش‌های زیبایی‌شناسی و جز آنها گناهکار می‌شمارد. البته مراد او از هم‌گسیختگی شخصیت انسانی و ارزش‌های هم‌ستیز و بی‌بند و بار نیست، بلکه مسأله یکپارچه نمودن شخصیت انسان، همچون فرامودی از نیرومندی و آبر انسانیست. او ایمان را نشانه ناتوانی، ترس، تباهی و نگرۀ نفی‌کننده زندگی می‌داند (کاپلستون، ۱۳۶۷: ۳۹۲-۳۹۴). وی عقیده دارد: «از ساده‌لوحان مقدس برحذر باش؛ زیرا تنها آن چیزهایی را مقدس می‌شمارند که ساده باشند، آنها از بازی با آتش لذت می‌برند به خصوص هنگامی که آن آتش برای سوختن مخالفان بر پا شده باشد» (نیچه، ۱۳۸۳: ۱۲۴).

مرد برتر نیچه نیز، چون خودش دیوانه‌ای است. او معتقد است از «واگنر» و «ناپلئون» و حتی مسیح بزرگتر است از این رو آثار خود را بزرگترین موقیّت عالم ادب در تمام اعصار می‌پنداشت (توماس، ۱۳۶۲: ۴۱۱). نیچه معتقد است انسان قادر است که بخواهد میل و آرزویش همچون قانونی برای خود او باشد (اسکروتون، ۱۳۸۲: ۳۳۸) او جاودانگی و بازگشت جاودانه را این‌گونه می‌داند: «وجود همان‌گونه که هست، بدون هر گونه معنا یا هدفی، و به ناگزیر تکرار شونده، بدون هر گونه پایانی در نیستی. این است بازگشت جاودانه.» (پامر، ۱۳۸۸: ۳۳۹-۳۴۰)

۲-۳. تطبیق فکر و فلسفه جبران و نیچه

جبران و نیچه با وجود تفکرات فلسفی فراوان بیش از آنکه فیلسوف باشند، شاعر هستند و هدف آنها از نوشته‌ها و تبلیغ تفکراتشان برانگیختن احساسات مردم است در جهت دست یافتن به اهداف خود. آنچه از تفکر فلسفی در آثار جبران می‌بینیم، نشأت گرفته از تأثیر تفکرات فلسفی نیچه بر او می‌باشد. چنان‌که آثار نیچه را مورد مطالعه قرار داده و از کتاب *چنین گفت زرتشت* او تأثیری شگرف پذیرفته است. جبران، مفتون فلسفه و آراء و خیالات نیچه است و قدرت طلبی که او تبلیغ می‌کرد خوشایند طبعش افتاد. آثار ادبی جبران، سرشار از تفکرات فلسفی است که در هر گوشه آن، رنگ و بوی تفکر نیچه موج می‌زند. عناصری چون آزادی طلبی، قدرت طلبی، عقیده ابر انسان، دین‌ستیزی، اجتماع بی‌قید و بند، بازگشت جاودانه و انزجار از مسیح و مسیحیت کلیدی‌ترین اشتراکات تفکرات این دو شخصیت است که به آنها خواهیم پرداخت. جبران در کتاب *التبی* به مسائل جوهری و اصلی حیات بشر همچون: ازدواج، شریعت، عقل، هوس، گناه، نیکی، دین، مرگ و لذت پرداخته و در موعظه‌های شعریش در این کتاب، اسلوب نیچه، در چنین گفت زرتشت را دارد. این اثری است که متن و روح انگلیسی بر آن حاکم است و خلاصه‌ای از تفکر جبرانی است که بذر آن در کتب سابقش پاشیده شده است (جبران، بی‌تا: ۴۹).

۲-۳-۱. عناصر فکری مشترک جبران با نیچه

۲-۳-۱-۱. کیش قدرت و ایده ابرمرد

جبران با مطالعه کتاب *چنین گفت زرتشت* نیچه فریفته فلسفه و خیالات و آرای او شد و مهم‌تر از همه کیش قدرت که او تبلیغ می‌کرد خوشایندش آمد. جبران بر عالمی که رؤیای بی‌همتایش را فرسوده می‌کند، پافشاری نمی‌کند، بشر را به انسان کاملی که به کمال الهی رسیده بشارت می‌دهد (خالد، ۱۹۸۳: ۱۱۴). وی در پی اجتماع برتر و نمونه‌ای برای انسان آزاد از قید و بند است و اساس اجتماعش، خویش‌خواهی است که قصدش همان انسان برتر در اجتماعی برتر؛ یعنی خودش و افکارش است. آنچه جبران می‌خواهد یک ابر انسان کامل است که در رؤیای او و هر انسانی نهفته است (خالد، ۱۹۸۳: ۱۱۱-۱۱۲). این «همان تفکر اراده معطوف به قدرت است که نیچه آن را میل به آزادی نیز می‌نامد» (پامر، ۱۳۸۸: ۳۳۴). «انسان نیچه‌ای قادر است که بخواهد میل و آرزو، همچون قانونی برای خود او باشد» (اسکروتن، ۱۳۸۲: ۳۳۸). جبران یکی از این انسان‌های نیچه‌ای است که در آثار ادبی خویش به خصوص *الأرواح المتمرده و التبی*، قابل مشاهده

است. نارسیم و خویشتن خواهی جبران و ایده ابر انسان وی تأثیر گرفته از فریاد نیچه در چنین گفت زرتشت است که سرشار از قدرت و قدرت‌طلبیست. «نیچه فریاد می‌زند خطرناک باش، چنان زندگی کن که گویا در حال جنگ هستی» (توماس، ۱۳۶۲: ۴۰۹) و همچنین می‌گوید: «برای نخستین بار احساس کردم که اراده برترین به زندگی آن نیست که در ستیزه فلاکت‌بار برای ادامه هستی جلوه‌گر می‌شود، بلکه آن است که در اراده به قدرت، اراده به جنگ و اراده به قدرت برتر افزون‌تر تجلی می‌کند» (همان: ۴۰۸). «زیبایی ابر مرد به صورت شبی بر من نمودار شد، آه ای برادران مرا با خدایان چه کار است (نیچه، ۱۳۸۳: ۱۶۵). «من همچون سگ گله‌ای که از پشت گله انبوهی از گوسفندان به آن سو می‌نگرد، به آن سوتر و فراتر از این اشخاص می‌نگرم» (همان: ۴۸۷). از نظر او مرد برتر ویران‌کننده است نه سازنده و اساس تفکر ابر انسان جبران و قدرت‌طلبی او نیز تنها ویران‌ساختن است؛ زیرا خراب کردن از آباد ساختن، آسان‌تر است.

۲-۱-۳-۲. جاودانگی و بازگشت جاودانه

جاودانگی و بازگشت از دیگر مضامین مشترک میان جبران و نیچه است. خلیل جبران زمانی که در «بوستون» در محله چینی‌ها زندگی می‌کرد، احتمالاً از چینی‌های مقیم آنجا به اندیشه «تناسخ» گرایش یافته باشد. حکمای هند به دو نوع تناسخ اعتقاد داشتند:

۱. حلول یک روح در جسم یک انسان دیگر؛ این بازگشت روح ادامه دارد تا از همه خواسته‌ها و قید و بند ماده رها شود. به عبارت دیگر در هر دوره‌ای نسبت به دوره دیگر کامل‌تر می‌شود تا به تکامل نهایی برسد و به سوی خدا (برهمن) بازگردد.

۲. برگشت کلی انسان‌هایی است که در یک دوره معین در گذشته زندگی می‌کرده‌اند، در یک دوره زمانی جدید همانند دوره گذشته و بدون هیچ‌گونه تغییری دوباره به دنیا خواهند آمد؛ این دوره تکرار می‌شود و پایانی ندارد» (سیدی، ۱۳۸۴: ۱۴۹).

نیچه نیز به بازگشت کلی دوره‌ای بعد از دوره دیگر بدون هیچ دگرگونی باور داشت؛ اما اعتقاد جبران به تناسخ برخلاف باور نیچه است. او بازگشت کلی دوره‌ها را رد می‌کند؛ چون هستی به نظر او در حال تحول و تطور مستمر است. جبران به بازگشت روح در جسم جدیدی که ارتباطی با جسم قبلی ندارد، اعتقاد دارد (همان: ۱۵۰-۱۴۹).

نظر نیچه در مورد بازگشت جاودانه: «وجود، همان‌گونه که هست، بدون هرگونه معنا یا هدفی و به ناگزیر تکرار شونده، بدون هرگونه پایانی در نیستی. این است بازگشت جاودانه» (پامر، ۱۳۸۸: ۳۳۹ -

۳۴۰). من به شما سه استحاله روح را ابلاغ نمودم که چگونه روح به صورت شتری درمی‌آید و سپس شتر به شیر تبدیل می‌شود و بالاخره شیر کودکی می‌شود (نیچه، ۱۳۸۳: ۵۰).

جبران در آغاز مقاله «نشید انسان» می‌گوید: «أنا مُنذُ الأزل، وها أنا ذَا، وَسَأَكُونُ إِلَى آخِرِ الدَّهْرِ، وَلَيْسَ كَلِيَانِي إِنْقِضَاءٌ»: من از روز ازل بوده‌ام و اکنون هستم و تا پایان روزگار خواهم بود و وجودم را پایانی نیست (جبران، بی‌تا: ۴۰۶).

بازگشت دوباره به زندگی نیز از اصول اندیشه تناسخی است که جبران آن را چنین بیان کرده: «قَدْ أَعَادَتْ عَشْرَتُ رُوحِنَا إِلَى هَذِهِ الْحَيَاتِ كَيْلَا نُحْرَمُ مَلَذَاتِ الْحُبِّ، وَنَجِدَ الشَّبِيهَةَ يَا حَيِّبِي!»: عشرت روحمان را به این حیات بازگردانده است تا از لذت‌های عشق و عظمت جوانی محروم نگردیم (همان، ج ۲: ۱۰۶).

۲-۳-۱-۳. آزادی

آزادی از دیگر عناصر فکری مشترک جبران و نیچه است. جبران به عنوان یک متفکر و ادیب به آزادی عشق می‌ورزید و در آثار خود از آزادی فراوان سخن گفته و در مقابل آن از استبداد و آثار شوم آن نیز مطالب فراوانی بیان داشته است. در کتاب *التبی بختی* را به آزادی اختصاص داده و می‌گوید: «شما زمانی می‌توانید آزادگان حقیقی باشید که بی‌عملگی پیشه نکنید». جبران قانون، مذهب، فلسفه و سنت‌هایی که آدمیان را به بند می‌کشید و آزادی را از آنها می‌ستاند همه را باطل می‌شمارد (سیدی، ۱۳۸۴: ۱۵۴): «وَلَكِنْ هَلْ يَظَلُّ الْإِنْسَانُ عَبْدًا لِشَرَايِعِهِ الْفَاسِدَةِ إِلَى إِنْقِضَاءِ الدَّهْرِ أَمْ تَجْرَهُ الْأَيَّامُ لِيَحْيَا بِالرُّوحِ وَاللُّرُوحِ؟»: آیا آدمی برده و بنده قوانین فاسدش خواهد ماند که خود وضع کرده است یا اینکه روزگار او را آزاد خواهد ساخت تا به روح و برای روح زندگی کند؟ (جبران، بی‌تا: ۱۴۶). او معتقد است که سنت‌های نادرست، دست و پای آدمی را در بند می‌کنند و او را از پرواز و تکامل بازمی‌دارد. اما انسان‌ها متأسفانه خود را از این نعمت به واسطه تن دادن به سنت‌های نادرست محروم می‌سازند (سیدی، ۱۳۸۴: ۱۳۸).

«وَضَعُوا لِأَرْوَاحِهِمُ الْإِلَهِيَّةِ شَرِيْعَةً عَالَمِيَّةً مَحْدُودَةً، وَسُئِلُوا لِأَجْسَادِهِمْ وَنَفُوسِهِمْ قَانُونًا وَاحِدًا قِيَاسِيًّا، وَأَقَامُوا لِمَبُوهِمُ وَعَوَاطِفِهِمْ سَجْنًا ضَيْقًا خَفِيًّا، وَحَقَّرُوا لِقُلُوبِهِمْ وَعُقُوبِهِمْ قَبْرًا عَمِيْقًا مُظْلَمًا»: برای جان‌های خدایشان قانونی دنیوی و محدود وضع کردند و برای دل‌هایشان و ذهنشان گوری عمیق و تاریک کردند (جبران، بی‌تا: ۱۴۶).

نیچه نیز بر آن است که تصور یک دستگاه اخلاقی یکسان و جهانگیر و مطلق را باید دور افکند؛ زیرا چنین اخلاقی برآمده از بیزاریت و نماینده زندگانی پست. او خواهان یکپارچه کردن شخصیت

انسان همچون فرامودی از نیرومندی و ابر انسانی یعنی همان میل به آزادی است (کاپلستون، ۱۳۶۷: ۳۹۲-۳۹۳). زمانی که کسی با دو گانه‌نگری، قدرت برای خود را از قدرت برای دیگری جدا می‌سازد، بدین ترتیب، اخلاق زندگی را مسموم می‌کند (نیچه، ۱۳۸۳، ج ۱: ۲۸۵).

۲-۳-۱-۴. ضدیت با کلیسا

جبران شخصی مذهبیست و گرایش‌های مذهبی دارد؛ اما ایمانی بدون تعصب داشت (سیدی، ۱۳۸۴: ۱۴۰). با این حال در *الأرواح المتمرده* در داستان «خلیل الکافر» سخت به سنت‌های نادرست کلیسا می‌پردازد. شخصیت داستان که خود جبران است، در پی اصلاح سنت‌های غلط درون کلیسا برمی‌آید (همان: ۱۳۹). او به نقد سنت‌های کلیسایی می‌پردازد، در واقع به نقد سنت‌هایی در دین می‌پردازد که مردم را نسبت به ظلم ظالمان ساکت و دست بسته می‌کند. در «صراخ القبور» سخت به قوانینی می‌تازد که اربابان کلیسا آن را به نفع حاکمان توجیه می‌کنند (سیدی، ۱۳۸۴: ۱۴۱). دین به نظر او آن اموری نیست که معابد اظهار می‌کنند و آیین‌ها و سنت‌ها برپا می‌دارند، بلکه دین آن چیزی است که در جهان پنهان و به گوهر نیت آراسته می‌باشد. او با اینکه مسیحی است؛ ولی در اعتقاد به خداوند، باورهای مسیحی ندارد (همان: ۱۶۲). جبران درباره دین می‌گوید: «الشَّرِيعَةُ - وَمَا هِيَ الشَّرِيعَةُ؟ مَنْ رَأَاهَا نَازِلَةٌ مَعَ نُورِ الشَّمْسِ مِنْ أَعْمَاقِ السَّمَاءِ؟» کدام شریعت؟ چه کسی دیده است که شریعت با نور خورشید از بلندای آسمان فرود آمده باشد؟ (جبران، بی تا: ۱۵۱).

نیچه نیز مسیحیت را از باب خوار شمردن تن، غریزه، شور، و ضدیت با به کار گرفتن آزادانه و بی‌قید ذهن و ارزش‌های زیباشناسی و جز آنها، گناهکار می‌شمارد. البته مراد او از هم‌گسیختگی، شخصیت انسانی و ارزش‌های هم‌ستیز و بی‌بند و بار نیست؛ بلکه مسأله یکپارچه کردن شخصیت انسان نیرومند و ابر انسانی است. از نظر او ایمان، نشانه ضعف، ناتوانی، ترس، تباهی و نگره نفی‌کننده زندگیست (کاپلستون، ۱۳۶۷: ۳۹۴-۳۹۳). نیچه تأکید می‌کند که دشمنی اصلی او با مسیحیت بر سر دستگاه اخلاقیات و ارزش‌هاست و خواستار انسان خود آزادانه است (همان: ۴۰۸). «همه کشیش‌ها و قدرت‌هایی که مورد ستایش اخلاق قرار می‌گیرند در نگاه من، اساساً همان کسانی هستند که اخلاق آنها را رسوا می‌کند و طرد می‌نماید، مثلاً عدالت به عنوان اراده قدرت، اراده حقیقت همچون ابزار اراده قدرت است» (نیچه، ۱۳۸۳، ج ۱: ۲۹۹). «کشیشان به جز صلیب کشیدن بشر راهی برای دوست داشتن خدای خود نمی‌شناختند» (همان: ۱۷۵).

با توجه به عناصر مشترک فکری جبران با نیچه، تأثیر تفکرات فلسفی نیچه را به زیبایی در آثار جبران مشاهده می‌کنیم. او با غرق شدن در کتاب چنین گفت زرتشت نیچه، مفاهیمی چون آزادی، میل به قدرت و ایده ابر انسان و بازگشت جاودانه که به صورت اعتقاد به تناسخ نمود یافته را از تفکرات نیچه گرفته است.

نتیجه

۱. با تطبیق زندگی و تفکرات جبران و نیچه و تحلیل گوشه‌ای از اندیشه‌های جبران دریافتیم که جبران با نیچه دارای عناصر مشترک فکری و فلسفی است. تفکر جبرانی متأثر از فلسفه غرب و شرق بوده؛ اما آثار اندیشه نیچه در بعضی نوشته‌های جبران بارز و آشکار است. اندیشه‌های ناب از آزادی، کیش قدرت، ایده ابر مرد، بازگشت جاودانه، انتقاد از دین و مسیحیت و رهایی از قید و بندهای اجتماعی و اخلاقی از جمله عناصر مشترک جبران با کتاب چنین گفت زرتشت نیچه است که بازتاب آن در کتاب *التبی* قابل مشاهده است.

۲. فکر جبرانی که به مراتب الحریة الصغری و الحریة الکبری، سلسله‌وار است، همان تفکر فلسفی‌ای است که از نیچه سرچشمه گرفته است؛ یعنی رهایی از قید و بندهای گناه و ذلت و رهایی از بند دگرگونی زمان، و تبلور یک ابر انسان کامل است که در رؤیای جبران، نیچه و هر انسانی است، چنان که بذر چنین انسانی در فطرت بشر کاشته شده است. این عقاید جبران و شخصیت برتری جوی او همانند ابر انسان و اراده معطوف به قدرت نیچه است که جبران با آن مشابَهت دارد؛ لذا بهتر است برای شفاف‌سازی بیشتر این شباهت‌ها به تطبیق کتاب *التبی* جبران و کتاب *چنین گفت زرتشت نیچه* پرداخته شود، چرا که زیبایی‌های آن بهتر نمایان می‌شود.

کتابنامه

۱. جبران خلیل جبران (بی‌تا)؛ *المجموعه الكاملة للمؤلفات*، تقدم: جمیل جبر، بیروت: دارالجلل.
۲. جبر، جمیل (۱۹۸۱)؛ *جبران خلیل جبران في حياته العاصفة*، الطبعة الأولى، بیروت: مؤسسة نوفل.
۳. خالد، غنّان (۱۹۸۳)؛ *جبران في شخصيته وأدبه*، الطبعة الأولى، بیروت: مؤسسة نوفل.
۴. سیدی، سید حسین (۱۳۸۴)؛ *به باغ همسفران*، درباره جبران و سپهری، چاپ اول، مشهد: دانشگاه فردوسی مشهد.
۵. شکیب انصاری، محمود (۱۳۸۴)؛ *الأدب العربي المعاصر*، چاپ چهارم، اهواز: دانشگاه شهید چمران اهواز.
۶. حنا الفاخوری (۱۳۸۶)؛ *تاریخ ادبیات زبان عربی*، ترجمه: عبدالمحمد آیتی، چاپ هفتم، تهران: توس.
۷. فردریش نیچه (۱۳۸۳)؛ *چنین گفت زرتشت: کتابی برای همه کس و هیچ کس*، ترجمه: مسعود انصاری، چاپ ششم، تهران: جامی.
۸. ----- (۱۳۸۳)؛ *اراده قدرت*، ترجمه: مجید شریف، جلد اول، چاپ سوم، تهران: جامیا.

۹. کاپلستون، فردریک (۱۳۶۷)؛ *تاریخ فلسفه (از قیثه تا نیچه)*، ترجمه: داریوش آشوری، جلد هفتم، تهران: علمی و فرهنگی و سروش.
۱۰. هنری توماس (۱۳۶۲)؛ *بزرگان فلسفه*، ترجمه: فریدون بدره‌ای، تهران: کیهان با همکاری علمی و فرهنگی.
۱۱. راجراسکروتن (۱۳۸۲)؛ *آشنایی با فلسفه غرب (۲۱) تاریخ مختصر فلسفه جدید*، ترجمه: اسماعیل سعادت‌ی خمسه، چاپ اول، تهران، حکمت.
۱۲. دونالد پامر (۱۳۸۸)؛ *نگاهی به فلسفه*، ترجمه: عباس مخبر، چاپ دوم، تهران: مرکز.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

أفكار جبران خلیل جبران وفردریک نیتشه (دراسة مقارنة)*

حسن مجیدی

أستاذ مساعد في قسم اللغة العربية وآدابها، جامعة الحكيم السبزواري

طاهرة رستمي

ماجستيرة في قسم اللغة العربية وآدابها، جامعة الحكيم السبزواري

الملخص

يُعدُّ الأديب الشهير جبران خلیل جبران من كبار الشخصيات في العالم العربي التي أخذت المزيد من الآراء الغربية والشخصية التي تأثر بها جبران وانعكست أصداء هذا التأثير في آثاره هي فردريك نيتشه الألماني، ومن المجالات التي تأثر فيها جبران آراء نيتشه هي التطلع إلى الحزبية، الإيمان بالعودة الخالدة، الرغبة في السلطة، الإنسان الحارق، الرؤية الناقدة إلى الديانة المسيحية والمصدر الذي استلهم منه جبران خلیل جبران آراءه هو كتاب «هكذا قال زردشت» لنيتشه.

في هذا البحث قمنا بدراسة مقارنة بين آراء جبران و نيتشه وقد اعتمدنا فيه على المدرسة الفرنسية في الأدب المقارن بالمنهج التحليلي وشملت دراستنا في هذا البحث العناصر الأدبية والفكرية المشتركة بين جبران و نيتشه في الحقل الفلسفي أيضاً. الكلمات الدلالية: الأدب المقارن، جبران خلیل جبران، فردريك نيتشه، الفلسفة.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی



شرویشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی